



## پیغام عشق

قسمت هزار و دویست و سی و ششم





خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۵۸ گنج حضور، بخش پنجم

تیترا

«رفتنِ گرگ و روباه در خدمتِ شیر به شکار»

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۱۳

شیر و گرگ و روبه‌هی بهر شکار

رفته بودند از طلب در کوهسار

شیر و گرگ و روباهی برای شکار به کوهسار رفته بودند. به بیانی دیگر خداوند یا انسان‌های زنده‌شده به او با من‌های ذهنی در این جهان مشغول شکار هستند.

[در این داستان که مولانا وضعیت انسان و زندگی را نشان می‌دهد، شیر نمادِ خداوند یا انسان زنده‌شده به اوست که از خوابِ ذهن بیدار شده و دیگر به‌هیچ‌وجه به خوابِ ذهن نمی‌رود، گرگ و روباه نیز نمادِ دو نوع انسان در من‌ذهنی هستند که گرگ درواقع نماد کسی است که مرکزش پر از چیزهای آفل بوده و پندارِ کمال، ناموس و دردِ بسیار بالایی دارد و مقاومت و قضاوتش کامل است و روباه به تمثیل مولانا نماد کسی است که یک درجه بهتر از گرگ است، چراکه از دریده شدن گرگ، یعنی پیشینیان، عبرت گرفته و مرتب با فضاگشایی و شکر، تعظیم خدا را به‌جا می‌آورد.]

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۱۴

تا به پشتِ همدگر بر صیدها

سخت بر بندند، بند و قیدها



تا با یاری و کمک یکدیگر، صیدها را در دامها و بندهای شکار گرفتار سازند و محکم ببندند.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۱۵

هر سه با هم اندر آن صحرای ژرف

صیدها گیرند، بسیار و شگرف

\*شگرف: نیکو و خوشایند، عجیب

هرسه با همدیگر در آن صحرای پهناور و عظیم، صیدهای زیاد و خوش‌آیندی ببینند و شکار کنند. [درواقع خداوند می‌خواهد به وسیله انسان در این جهان شکارهای شگفت‌انگیز بکند، ولی انسان در من‌ذهنی اجازه نمی‌دهد، زیرا با هرچه که صید می‌کند همانیده شده و از آن زندگی می‌خواهد.]

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۱۶

گرچه زیشان شیر نر را ننگ بود

لیک کرد اکرام و همراهی نمود

\*اکرام: گرامی داشتن

اگرچه شیر نر عار داشت که به همراه گرگ و روباه به شکار برود ولی نسبت به آنان بزرگواری کرد و همراهشان شد. [درواقع بزرگانی همچون مولانا نمی‌خواهند در این جهان باشند و با انسان‌هایی که مثل گرگ همدیگر را می‌درند و یا مثل روباه فقط می‌خواهند چیزی را از دیگران بدزدند، همراه شوند، ولی به مصلحت زندگی در این جهان هستند که کمک کنند من‌های ذهنی با فضاگشایی خودشان را در معرض نور زندگی قرار دهند تا زندگی از طریق آن‌ها صحبت کند. بنابراین وظیفه هرکسی است که به حضور زنده شود و تا آن‌جا که مقدور است این برکت را در جهان پخش کند.]



مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۱۷

این چنین شه را ز لشکر زحمت است

لیک همره شد، جماعت رحمت است

برای چنین شاهی، یعنی خداوند یا انسانی که با فضاگشایی مرکزش را عدم کرده و به زندگی زنده شده است، لشکر انسان‌هایی که من‌ذهنی دارند، سبب زحمت می‌گردد، ولی با آنان همراه شد، زیرا جماعت مایه رحمت است و زندگی می‌خواهد خودش را از طریق تمام انسان‌ها بیان کند.

حدیث

«الْجَمَاعَةُ رَحْمَةٌ وَ فِي الْفُرْقَةِ عَذَابٌ»

«در جمع و جماعت، رحمت است و در جدایی و تفرقه، عذاب.»

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۱۸

این چنین مه را ز اختر ننگ‌هاست

او میان اختران، بهر سخاست

\*سخا: بخشش و جوانمردی

این چنین ماهی که نماد خداوند یا بزرگانی همچون مولانا است، از ستارگان یا من‌های ذهنی عار دارد و بی‌نیاز است، ولی او در این جهان و در میان من‌های ذهنی است تا به آن‌ها گرم و بزرگواری کند.



مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۱۹

امرِ شاورْهُمْ پیمبر را رسید

گرچه رای نیست رایش را ندید

\*ندید: همتا، نظیر

خداوند به پیامبر دستور داد که «در کارها با مسلمانان و اصحاب خود مشورت کن.» گرچه هیچ فکر و نظری نمی تواند با فکر و نظر پیامبر برابری کند و او نیازی به مشورت با کسی ندارد.

قرآن کریم، سوره آل عمران (۳)، آیه ۱۵۹

«... وَشَاوْرْهُمْ فِي الْأَمْرِ ...»

«... در کارها با ایشان مشورت کن ...»

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۲۰

در ترازو، جو رفیق زر شده است

نی از آن که جو چو زر، گوهر شده است

به طور مثال در ترازو برای وزن کردن، «جو» همراه طلای باارزش و گران بها است، اما این همراهی دلیل بر آن نمی شود که «جو» ارزشی همانند طلا دارد. به بیانی دیگر در درون انسانها، هشیاری حضور و هشیاری جسمی وجود دارد، ولی این دو هشیاری هم جنس و هم ارزش نیستند.



مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۲۱

روح، قالب را کُنون همراه شده‌ست

مدتی سگ، حارسِ درگه شده‌ست

\*حارس: نگهبان، حراست کننده

این لحظه روح یا هشیاری خالص همراه تن یا من‌ذهنی است و من‌ذهنی برای مدتی مانند سگ اصحاب کهف نگهبان درگاه خداوند شده‌است، ولی این همراهی به این معنی نیست که ارزش تن با روح یا خدایت برابر و یکسان است.

[اگر ما فضاگشایی کنیم و ناظر ذهن خویش شویم، من‌ذهنی که مانند سگ هر لحظه عوعو می‌کند، ساکت می‌شود و ما می‌توانیم در این فضای گشوده یک همانندگی را ببندازیم و به اصطلاح در دام فضاگشایی از من‌ذهنی‌مان چیزی بدزدیم.]

قرآن کریم، سوره کهف (۱۸)، آیه ۱۸

«... وَكَلَبُهُمْ بِأَسِطُ ذُرَاعِيهِ بِالْوَصِيدِ ...»

«... و سگشان [من‌ذهنی‌شان] بر درگاه غار [درگاه فضای یکتایی] دو دستِ خویش دراز کرده بود[ساکت و آرام بود]...  
 . [وقتی ما فضاگشایی می‌کنیم، من‌ذهنی ما و من‌های ذهنی دیگران برای ما مزاحمت ایجاد نمی‌کنند.]»

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۶۷

عقل را با عقلِ یاری یار کن

أمرهم سُوری بخوان و کار کن



[مولانا از زبان زندگی می‌گوید:] ای انسان عقل را با عقل دوستی دیگر یار و همنشین کن و آیهٔ مربوط به «مشورت کردن» را بخوان و بدان عمل کن. به عبارتی با گشودن فضای درون و خواندن اشعار مولانا و همنشینی با یاران معنوی از عقل و خرد زندگی و انسان‌های زنده به حضور بهره‌مند شو.

قرآن کریم، سورهٔ شوری (۴۲)، آیهٔ ۳۸

«... وَأْمُرْهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ ...»

«... و کارشان بر پایهٔ مشورت با یکدیگر است ... [اگر دو نفر که به حضور رسیده‌اند با هم مشورت کنند، باز هم به نتیجهٔ بهتری می‌رسند.]»

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۲۲

چون که رفتند این جماعت سوی کوه

در رکابِ شیرِ با فرّ و شکوه

وقتی که این گروه، یعنی گرگ و روباه همراه شیر با شکوه و عظمت برای شکار کردن به سمت کوه رفتند. [ادامه در بیت بعدی]

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۲۳

گاؤ کوهی و بُز و خرگوش زَفْت

یافتند و کار ایشان پیش رفت

\*زَفْت: بزرگ، ستبر



در آن جا گاو کوهی، بز و خرگوشی بسیار درشت پیدا کردند و کار شکارشان پیش رفت، به بیانی کار شکار انسان در این جهان پیش رفت.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۲۴

هر که باشد در پی شیرِ حِراب

کم نیاید روز و شب او را کباب

\*حِراب: جنگ، جنگی

هرکس که در رکابِ شیرِ جنگی باشد و از او تبعیت کند، روز و شب غذایش میسر است و قطع نمی‌شود. [همچنین هرکس که با فضاگشایی مرکزیش را عدم کرده و به سخنان بزرگانی همچون مولانا عمل کند، از خرد و عقل کل فضای یکتایی بی‌نصیب نمی‌ماند و زندگی درونی و بیرونی‌اش سامان می‌یابد.]

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۲۵

چون ز که در بیشه آوردندشان

کشته و مجروح و اندر خون گشان

همین که شیر و همراهانش شکارهایشان را از کوه به سمت جنگل آوردند، درحالی که شکارها همه گشته و زخمی بودند. به بیانی دیگر وقتی شیر زندگی و انسان‌های من‌ذهنی، مطابق «قضا و کُن فکان» در این جهان شکار کردند و شکارهایشان را از بالای کوه ذهن به بیشه فضای یکتایی آوردند، درحالی که شکارها چون از جنس آفلین هستند، درحال دگرگونی بودند. [ادامه در بیت بعد]





مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۲۶

گرگ و روبه را طمع بود اندر آن

که رود قسمت به عدل خسروان

\*خسروان: شاهان

گرگ و روباه چون با صیدها همانیده بودند، فکر می‌کردند که آن‌ها باید مطابق عدالت شاهانه تقسیم شود. [من‌های ذهنی نیز با چیزهای گذرای این جهان که ذهن نشان می‌دهد، همانیده می‌شوند و به جای خداوند و اصل خود از آن‌ها هویت و زندگی می‌خواهند.]

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۲۷

عکسِ طمعِ هر دوشان بر شیر زد

شیر، دانست آن طمع‌ها را سَنَد

\*زدن عکس: منعکس شدن، معلوم شدن

\*سَنَد: چیزی که بدان اعتماد کنند، تکیه‌گاه، در این جا به معنی منشأ و سرچشمه

انعکاسِ حرص و طمعِ گرگ و روباه بر دل شیر منعکس شد و شیر به یقین ریشه و سرچشمه طمعِ گرگ و روباه را دانست و احساس کرد. یعنی شیر فهمید که گرگ و روباه احترامی به او ندارند، بلکه تمام حواسشان به شکارها است و به دنبال هویت گرفتن از آن‌ها هستند.



مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۲۸

هر که باشد شیرِ اسرار و امیر

او بداند هر چه اندیشد ضمیر

هر کس مانند مولانا شیرِ اسرار و سالار حقایقِ نهفته باشد، یعنی به بی‌نهایت و ابدیت خداوند زنده شده باشد، می‌تواند دل انسان‌های دیگر را بخواند و بفهمد که در ذهنشان چه می‌گذرد، هر چند که آن‌ها احوال باطنی خود را از او پنهان بدارند.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۲۹

هین نگه دار ای دلِ اندیشه‌خو

دل ز اندیشه‌بدی در پیشِ او

اندیشه‌خو: دارای طبع و سرشتِ اندیشه و فکر؛ کسی که پیوسته در فکر است، اما نه فکرِ صواب، بلکه خیالاتِ واهی. ای دلِ اندیشه‌خو، ای دلی که برحسب همانیدگی‌ها فکر می‌کنی، در پیشگاه خداوند در این لحظه به صورت حضور ناظر مراقب باش و از اندیشه‌بد پرهیز کن، یعنی با من ذهنی فکر نکن.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۳۰

داند و خر را همی‌راند خموش

در رُخت خندد برای رویِ پوش

\*خر را خموش راندن: کنایه از مُمَاشات کردن



خداوند تمام افکار و اندیشه‌های باطنی و همانیده تو را می‌داند ولی خودش را به ندیدن می‌زند، چیزی نمی‌گوید و صبر می‌کند. حتی برای پوشاندن اسرار باطنت به رویت لبخند می‌زند و اجازه می‌دهد همانیدگی‌هایت شکوفا شود. [درحالی که این تبسم شیر بسیار خطرناک است و بالاخره تو را خواهد درید.]

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۲۱۷

از پی آن گفت حق، خود را علیم

تا نیندیشی فسادى تو ز بیم

هم‌چنین خداوند از آن رو خود را علیم و دانا نام نهاده تا تو از ترس دانایی او فکرهای بد من‌ذهنی را به مرکزت راه ندهی و فکرهای همانیده نکنی.

[ترس از خدا به این معنی نیست که ما به‌عنوان من‌ذهنی یک باشنده جدا از او بوده و از خداوند می‌ترسیم، بلکه به این معنی است که بدانیم اگر با عقل من‌ذهنی بیندیشیم و فکر و عمل کنیم، کارمان خراب خواهد شد.]

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۳۱

شیر چون دانست آن وسواسِشان

وانگفت و داشت آن دم پاسِشان

\*وسواس: اندیشه بد که بر دل بگذرد.

\*پاس داشتن: حرمت نگاه داشتن



شیر با این که وسوسه‌های درونی آن‌ها را دریافته بود ولی حرمت آنان را نگه داشت و چیزی نگفت. [به بیانی دیگر خداوند وسواس و میل انسان‌ها به فکر کردن از طریق همانیدگی‌ها و پریدن از یک فکر همانیده به فکری دیگر را می‌بیند، به بی‌ادبی و بی‌توجهی آن‌ها نسبت به خودش آگاه است و می‌داند که انسان‌ها فقط به شکارهای بیرونی و همانیدگی‌های مرکز خود توجه دارند اما چیزی نمی‌گویند و احترامشان را نگه می‌دارد.]

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۳۲

لیک با خود گفت: بنمایم سزا

مر شما را ای خسیسان گدا

\*خسیس: فرومایه، پست

اما شیر پیش خود گفت: ای فرومایگان گداصفت، من سزای شما را خواهم داد، به نحوی که شایسته شما باشد. [پس خداوند نیز انسانی را که در من ذهنی به بی‌ادبی و خوی خسیسی و تنگ‌نظری خود ادامه می‌دهد و به جای این که به اصل خود یا بی‌نهایت خدا توجه کند از چیزهای مادی که ذهنش نشان می‌دهد زندگی می‌خواهد، مجازات می‌کند.]

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۳۳

مر شما را بس نیامد رای من؟

ظنّتان این است در اعطای من؟

\*اعطا: بخشیدن

[خداوند خطاب به انسان می‌گوید:] آیا همین که می‌توانید با فضاگشایی به من زنده شده و به فکر، خرد و نظم من دست یابید، برای شما کافی نیست؟ آیا من برای شما کافی نیستم؟ آیا در مورد بی‌نهایت بخشش و عطای من این چنین فکر



می‌کنید؟ [یعنی شما به جای زنده شدن به زندگی، از من چیزهای مادی و زیاد شدن همانیدگی‌ها را می‌خواهید و از این کار شرم نمی‌کنید.]

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۷۷۳

از خدا غیر خدا را خواستن

ظن افزونی ست و، گلی کاستن

اگر از خداوند به جای مرکز عدم و خرد زندگی طلب زیاد کردن چیزهای این جهانی را داشته باشی، بدان که در توهم انباشتگی همانیدگی‌ها به سر می‌بری و دراصل تمام زندگی‌ات را از دست می‌دهی. [ما نباید با شکارها و چیزهای مادی همانیده شویم و تمام توجه خود را معطوف به دست آوردن همانیدگی‌ها کنیم و به شیر که نماد خداوند است، بی‌احترامی کرده و فراموش کنیم همه این شکارها از خداوند است.]

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۵۱۷

کافییم، بدهم تو را من جمله خیر

بی سبب، بی واسطه یاری غیر

[مولانا از زبان زندگی می‌گوید:] ای انسان، من برای تو کافی هستم، تو فقط فضا را باز کن و مرکزت را عدم نگه دار تا من بدون سبب‌سازی ذهن و بدون واسطه‌هایی که من ذهنی ایجاد می‌کند، همه خیر و برکاتم را به تو بدهم و از فضای گشوده شده درونت به تو کمک کنم.

[برای انسان من ذهنی که همواره متوجه سبب‌سازی ذهن و شکار همانیدگی‌هاست، ایبات بزرگانی مثل مولانا قابل قبول نیست و نمی‌تواند بپذیرد که خداوند برایش کافی است.]



مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۵۱۸

کافیَم بی نان تو را سیری دهم

بی سپاه و لشکرت میری دهم

ای انسان من برای تو کافی هستم. تو را بدون نان یعنی هر آن چه که در ذهنت تصور کرده و از آن زندگی می خواهی سیر می کنم و بدون سپاه و قدرت های این جهانی و از طریق فضاگشایی پادشاهت می کنم تا بتوانی کنترل همه جنبه های زندگی ات را به دست بگیری و از این جهان بی نیاز شوی.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۵۱۹

بی بهارت نرگس و نسرين دهم

بی کتاب و اوستا تلقین دهم

ای انسان، اگر فضا را بگشایی، بدون آن که موسم بهار رسیده باشد، یعنی قبل از این که کاملاً به زندگی زنده شوی، من چشم عدم را به تو می بخشم و از طریق تو حرف می زنم و زندگی ات را تبدیل به گلستان می کنم. و بدون کتاب و استاد، فکرهای خلاق در ذهنت ایجاد می کنم و علم و خردم را به تو می دهم.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۵۲۰

کافیَم بی داروت درمان کنم

گور را و چاه را میدان کنم



[مولانا از زبان زندگی می‌گوید:] ای انسان، من برای تو کافی هستم تا بدون دارو در فضای گشوده‌شده با نیروی شفابخشی‌ام دردهایت را درمان کنم. پس عقل من ذهنی‌ات را صفر کن و فضا را بگشا تا بدون اسباب و علت و هر آن چه ذهن نشان می‌دهد، این من ذهنی را که شبیه گور و چاه است برای تو به میدان هموار مبدل سازم، یعنی درونت را بی‌نهایت باز کنم و تو را از گرفتاری نجات دهم.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۴۰۸

عقل، قربان کن به پیشِ مصطفی

حَسْبِيَ اللَّهُ كُوْهُ كَمَا اللَّهُامْ كَفَى

عقل من ذهنی خود را در پیشگاه مصطفی، این هشیاری برگزیده که از فضای گشوده‌شده به دست می‌آید، قربانی کن و بگو خداوند برای من بس است، زیرا خداوند مرا کفایت می‌کند. [عقل من ذهنی حرصِ شکارهای بیرونی و همانیدگی‌ها را دارد و نمی‌داند شیر که نماد خداوند است برایش کافی است.]

قرآن کریم، سوره زمر (۳۹)، آیه ۳۶

«أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ ...»

«آیا خدا برای نگهداری بنده‌اش کافی نیست ...؟»

قرآن کریم، سوره زمر (۳۹)، آیه ۳۸

«... قُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ ...»

«... بگو: خدا برای من بس است ...»



مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۳۴

ای خرد و رایتان از رای من

از عطاهاى جهان آرای من

\*جهان آرا: آرایش دهنده جهان، کنایه از گسترده و جهان شمول.

[شیر خطاب به گرگ و روباه، خداوند نیز به انسان که حرصِ همانیدگی با شکارها را دارد، می گوید: مگر خرد، دانش و فکر شما از من سرچشمه نمی گیرد؟ مگر همه این ها از بخشش جهان آرای من به وجود نیامده و من به شما نبخشیده ام؟ آیا اگر در این لحظه انرژی زندگی قطع شود شما می توانید فکر کنید؟]

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۳۵

نقش با نقاش چه اسگالدِ دگر؟

چون سگالش اوش بخشید و خبر

\*سگالیدن: اندیشیدن و فکر کردن، به خصوص اندیشه بد.

برای مثال، نقش چه ارزشی دارد که اندیشه کند و ایرادی به نقاش بگیرد زیرا این نقاش است که اندیشه و آگاهی را به وی داده و آن را به وجود آورده است. [درواقع خداوند توانایی فکر کردن را به انسان بخشیده و حتی من ذهنی و فکرهایش هم ساخته اوست. پس چرا انسان نمی گذارد تا خداوند از طریق او فکر و عمل کند و هر لحظه با نقاش می ستیزد.]





مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۳۶

این چنین ظَنّ خسیسانه به من

مَرّ شما را بود؟ ننگانِ زَمَن؟

\*زَمَن: زمان، روزگار

[شیر که رمز خداوند است خطاب به گرگ و روباه که نماد انسان‌هاست می‌گوید:] آیا در حقّ من چنین دید و گمانِ پست و خسیسانه دارید و فکر می‌کنید چرا من همانیدگی‌هایتان را زیاد نمی‌کنم؟ چرا به دیگری بیشتر از شما می‌دهم؟ درحالی که خودتان در جهلِ من ذهنی فرورفته و منظور از آمدنتان را نمی‌فهمید و نمی‌دانید همه این چیزها آفل است و هشیاری جسمی به درد نمی‌خورد. شما که ننگ تمام خلائق هستید، به حماقت و دیدِ خودتان پی نمی‌برید.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۳۷

ظانّین بِاللّهِ ظَنّ السُّوءِ را

چون منافق سرّ بیندازم جدا

[مولانا از زبان خداوند می‌گوید:] آن‌هایی که برحسب هشیاری جسمی نسبت به خداوند گمانِ بد می‌برند یعنی یک خدای ذهنی تجسم کرده و به جای گشودن فضا و زنده شدن به او از طریق فکر با خدا ارتباط برقرار می‌کنند و با من ذهنی‌شان با او حرف می‌زنند هم‌چون منافق سرشان را قطع می‌کنم، یعنی از من جدا شده و دیگر به خردم دست نمی‌یابند. [هرکس که با فکر بخواهد با خدا ارتباط برقرار کند، منافق است، چراکه به زبان نام خدا را می‌آورد اما مرکزش از جنس جسم، همانیدگی و درد است.



قرآن کریم، سوره فتح (۴۸)، آیه ۶

«وَيُعَذِّبُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ الظَّالِمِينَ بِاللَّهِ ظَنَّ السَّوْءِ...»

«و مردان و زنان منافق و مردان و زنان مشرک را که بر خدا بدگمانند عذاب کند...»

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۳۸

وارهانم چرخ را از ننگتان

تا بماند در جهان این داستان

جهان را از ننگ و عار شما رها می‌سازم تا این حکایت در دنیا باقی بماند و جهانیان از آن عبرت بگیرند. [حکایت این است که خداوند موجودی مثل انسان را انتخاب کرد و عشق را به او ارائه داد، گفت می‌توانی هشیارانه به بی‌نهایت و ابدیت من زنده شوی، ولی انسان سربلندی کرد و به جای فضاگشایی و زنده شدن به او یک خدای ذهنی تجسم کرد و با فکر در ذهنش با او تماس برقرار کرد و مایه ننگ کائنات شد.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۳۹

شیر با این فکر می‌زد خنده فاش

بر تبسم‌های شیر، ایمن مباش

شیر با این که در فکر انتقام و سزا بود، آشکارا تبسم می‌کرد. اما بدان که نباید بر تبسم شیر آسوده و ایمن باشی. [در این جا شیر نماد خداوند است که با شکوفا کردن برخی همانیدگی‌ها گویی بر انسان لبخند می‌زند، ولی نباید فارغ و آسوده بود، زیرا ممکن است در پس این حالت خنده و تبسم، خشمی آتشین نهفته باشد. ما باید قبل از این که خداوند به همانیدگی‌های ما حمله کند آن‌ها را شناسایی کرده و از مرکزمان بیرون کنیم.



مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۴۰

مالِ دنیا شد تبسم‌هایِ حق

کرد ما را مست و مغرور و خلق

\*خلق: ژنده، کهنه، پوسیده

شکوفایی مال دنیا و پیشرفت بعد مادی انسان هم چون تبسمی از سوی خداوند است. نباید آن را جدی بگیری و با آن‌ها همانیده شده و در مرکزت بگذاری. بنابراین هرگاه در زندگی مادی پیشرفت کردی، مست و مغرور نشو، زیرا این اوضاع خوب می‌تواند به هم بریزد و تو را به تباهی بکشاند.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۰۴۱

فقر و رنجوری به استت ای سَنَد

کآن تبسم، دامِ خود را برگند

\*سَنَد: شخصِ موردِ اعتماد

ای انسانی که تکیه‌گاه و از جنس خدا هستی، فقر و رنجوری یعنی همان مرکز خالی، درد هشیارانه کشیدن برای عدم کردن و پاک کردن مرکزت از همانیدگی‌ها برای تو بهتر است، چراکه آن خنده‌های زندگی که به صورت شکوفایی همانیدگی‌ها به تو رو می‌کند، بالاخره تو را به دام می‌اندازد، تو را گیج و مست و مغرور کرده و نهایتاً تو را خواهد درید.



قرآن کریم، سوره اعراف (۷)، آیه ۱۸۲

«وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ.»

«و آنان را که آیات ما را دروغ انگاشتند، از راهی که خود نمی دانند به تدریج خوارشان می سازیم.»

با تشکر:

کارگروه خلاصه سازی متن برنامه ها

گوینده: لیلا

منابع: برنامه ۹۵۸ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)

کتاب های تفسیر مثنوی (استاد کریم زمانی)

با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه های گنج حضور

پایان



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق



تلگرام آقای شهبازی

+1 818 970 3345



ایمیل آقای شهبازی

Parviz4762@mac.com